

نقد درونی مبانی هر تسل با نظر بر دیدگاه‌های احدهاعام

n.shahangian@alzahra.ac.ir

نوری سادات شاهنگیان / استادیار گروه ادیان و عرفان، دانشگاه الزهراء

بهاره ضمیری جیرسرای / کارشناس ارشد ادیان و عرفان، دانشگاه الزهراء

دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۰۱ - پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۷

چکیده

صهیونیسم سیاسی، که بر پایه اندیشه‌های تتودور هر تسل بنا شد، از آغاز نقدهایی را از برون و درون در پی داشت. آشگرینزبرگ (احدهاعام)، بانی صهیونیسم فرهنگی، از جمله این ناقدان درون جریان صهیونیسم بود. دیدگاه او درباره اصول و روش‌های صهیونیسم سیاسی و نقدهای وی بر اندیشه‌های هر تسل، در این مقاله بررسی شده است. گردآوری اطلاعات در این مقاله با مراجعه به آثار احدهاعام و هر تسل و با بهره‌گیری از اقوال بی‌واسطه و باواسطه این دو اندیشمند بوده است. احدهاعام دیدگاه‌های هر تسل را درباره نجات یهودیان از طریق مهاجرت به فلسطین، ایجاد کشور مستقل یهودی و کسب حمایت‌های بین‌المللی برای تأسیس دولتی یهودی، برای تحقق سایر اهداف صهیونیسم سیاسی به چالش کشید، بر احیای فرهنگی و روحانی قوم و حفظ هویت یهودی آنان، از طریق توجه به ارزش‌های ملی تأکید کرد؛ اصولی که از نظر هر تسل کاملاً مغفول مانده بود.

کلیدواژه‌ها: صهیونیسم، هر تسل، احدهاعام، یهود، فرهنگی، سیاسی.

در فاصله قرون دوم تا بیستم میلادی، یهودیان جز در دو مورد، قرون ۶ و ۱۰ میلادی، که به ترتیب در یمن و ولگای سفلی، موفق به تشکیل حکومت بودند، همواره به عنوان اقلیت دینی در جوامع مسیحی و مسلمان زیسته‌اند. سابقه انکار حضرت مسیح توسط یهودیان، نسبت دخالت در مصلوب شدن او به یهودیان، شیوه حیات دینی و پایبندی ایشان به رسوم کهن، توفیق در دستیابی به موقعیت‌های اقتصادی و گاه برخی مقتضیات سیاسی، حیات این اقلیت دینی را از سوی جوامع مسیحی پیوسته مورد تهدید قرار داده است. انقلاب کبیر فرانسه، که برهم زنده نقش مسیحیت و کلیسا در ساختار سیاسی جوامع اروپایی بود، عمیقاً نظام اجتماعی و سیاسی اروپا را تحت تأثیر قرار داد و در بهبود اوضاع یهودیان اروپا نیز مؤثر افتاد، آنان را تحت عنوان شهروند از حقوق سیاسی و اجتماعی، مساوی با مسیحیان برخوردار کرد. در این وضعیت تازه، که در قرن ۱۸م در اروپا حاکم شد، دیگر باور به اصول جزمی، انجام آیین‌ها و پیوند با جامعه مذهبی خاص، افراد ملت را از هم تفکیک نمی‌کرد. دستیابی به موفقیت‌های مادی و اشغال برخی پست‌ها و مقامات اجتماعی و تسلط بر برخی رشته‌ها و اطلاعات مهم، موجب شد تا این گروه از یهودیان در فرهنگ جوامع اروپایی جذب گردیدند. این در حالی بود که بسیاری از آنان همچنان در کشورهای محل اقامت احساس بیگانگی می‌کردند. این احساس، که انزوای فرهنگی و عدم جذب ایشان در جوامع اروپایی را به دنبال داشت و شرایط زمانی خاص در اواخر قرن ۱۹م، که موجب تهاجم علیه یهودیان در اروپا و روسیه تزاری گشت، نقش مهمی در پیدایش نهضت صهیونیسم داشت. اندیشه رایج در آن زمان این بود که یهود، قومی در شرف تکوین است و سرزمینی مختص خود نیاز دارد. بیش از همه، یهودیان اروپای شرقی در راستای تحقق آرزوی دیرین خود خواهان بازگشت به فلسطین «سرزمین موعود» بودند. در واقع با شروع کشتار عمومی روسیه، در سال ۱۸۸۱، موج حرکت و مهاجرت به فلسطین آغاز شد (سیمون، ۲۰۰۲، ص ۴۱). جنبشی متشکل از متفکران اروپای شرقی، به رهبری لئو پینسکر، کار مهاجرت یهودیان به فلسطین را به صورت جزئی انجام دادند. اما ناسیونالیسم یهودی، صبغه جنبش مذهبی و نوع دوستانه را از دست داد و به جنبشی سازمان یافته و جهانی، با آرمان‌های سیاسی تبدیل شد (اپستاین، ۱۳۸۸، ص ۳۶۷). صهیونیسم سیاسی یا روح ناسیونالیستی، جنبشی بود که در واکنش به تهاجم علیه یهودیان پدید آمد و روزنامه‌نگار وینی تئودور هرتسل (Theodor Herzl) رهبری آن را بر عهده داشت. این نهضت، که به بهانه انتشار کتاب او «دولت یهود»، در سال ۱۸۹۶ راه‌اندازی شد، تأسیس کشور و دولت رسمی یهودی را در فلسطین، از طریق جلب حمایت‌های بین‌المللی و تضمین قوانین لازم، دنبال می‌کرد.

دیدگاه‌های تئودور هرتسل و راه‌حل‌های او در خصوص نجات قوم یهود، تثبیت موقعیت آنها و نیز مسئله فلسطین، نه فقط واکنش‌هایی را از سوی اقوام و سایر ملل در سایر کشورها به دنبال داشت، بلکه از درون خود جریان صهیونیسم نیز مخالفت‌هایی را برانگیخت. شروع این مخالفت‌ها زمانی بود که این جنبش، فعالیت سیاسی

خود را رسماً آغاز کرد. از جمله این مخالفان، آشر گینزبرگ (۱۸۸۶-۱۹۲۷) معروف به احد‌هاعام و پایه گذار صهیونیسم فرهنگی بود.

این مقاله با هدف شناخت دیدگاه‌های منتقدانه در درون جریان صهیونیسم، نسبت به اندیشه‌های هرتمسل تدوین یافته است. بدین منظور، در گام نخست اهم آراء و نظرات او مطرح، آنگاه دیدگاه منتقدانه آشر گینزبرگ و استدلال‌های وی در ردّ هر یک از نظرات بیان می‌شود. طرح این اندیشه‌ها و نیز نقد آنها، از درون خود صهیونیسم، با توجه به نقش مؤثر این جریان در روند وقایع دنیای کنونی، بسیار حائز اهمیت است.

درباره پیشینه این پژوهش، می‌توان به مقاله‌ای با عنوان «صهیونیسم» در مجله فرهنگی سیاسی ایرانشهر اشاره کرد. نویسنده در این مقاله، به نقد احد‌هاعام بر دولت یهود هرتمسل، به نحوی موجز اشاره کرده است. درباره موضوع و عنوان این مقاله، اثری دیگر به زبان فارسی یافت نشد. آرا و اقوال آشر گینزبرگ، در برخی منابع غیرفارسی قابل دستیابی است. از جمله مهم‌ترین آنها، مقالات منتخب خود اوست که *لئون سیمون* آنها را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. زندگی خانوادگی او، سفرها و دیدگاه‌های او درباره یهودیان و سرزمین فلسطین، در این مقالات منعکس شده است. مجموعه مقالاتی درباره احد‌هاعام و نیز کتابی با عنوان *تئودور هرتمسل اثر کورنبرگ* حاوی اطلاعاتی درباره این دو شخصیت صهیونیست و دیدگاه‌های مخالف آنان است. در خصوص معرفی جریان صهیونیسم نیز با وجود در دسترس نبودن منابع متعدد، معدود آثاری چون *ایدئولوژی صهیونیستی*، تألیف *گیدون شیمونی* و *اندیشه صهیونیستی اثر آرتور هرتربرگ* راه گشا بوده است. زمینه‌های شکل‌گیری صهیونیسم و نیز صهیونیسم سیاسی و اشخاص برجسته آن، در این منابع مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. اندیشه‌های هرتمسل

تئودور هرتمسل (۱۸۶۰-۱۹۴۹م)، روزنامه نگار و نویسنده مجارستانی، یهودی زاده‌ای سکولار و لائیک بود. وی به رغم تعلق به خانواده‌ای یهودی الاصل، از آموزش‌های یهودی بهره‌ای اندک داشت. تأثر او از فرهنگ آلمانی مسلط بر مجارستان، عدم تعلق خاطر وی به صهیون و فقدان پیوند عاطفی با آن، موجب شد تا صهیونیسم را جریانی کاملاً غیردینی و دارای جنبه دنیوی تلقی کند (هرتربرگ، ۱۹۳۰، ص ۷۴ و ۲۰۱). هرتمسل، با این نگرش سکولار، جنبش سیاسی صهیونیسم را تأسیس و با تلاش‌های دیپلماتیک آن را در صحنه بین‌المللی معرفی و تثبیت کرد. مهم‌ترین دیدگاه‌های او در زیر به تفکیک مورد بررسی قرار گرفته است:

نجات یهود با مهاجرت به فلسطین

از نظر هرتمسل مهاجرت یا زندگی یهودیان در هر مکان می‌توانست مسئله ساز باشد و این مسئله از قرون وسطی باقی مانده بود. او می‌گفت: «حتی یهودیانی که به شدت گرایش به جذب و تحلیل در جهان غیر یهودی دارند، در گنوبی نامحسوس قرار گرفته‌اند» (همان، ص ۲۰۲). مراد از «گنوبی» محله‌هایی بسته در اروپا بود که به دستور پاپ

اعظم، برای اقلیت یهودی و به منظور ایزوله کردن آنان در نظر گرفته شده بود و به اجبار در آن سکونت یافته، معیشتی دشوار و همراه با فقر را در آن تجربه می‌کردند. هرتسل اظهار داشت: «ما طبیعتاً به مکان‌هایی مهاجرت می‌کنیم که در آنجا آزار و اذیت نباشد، اما حضور ما باعث آزار و اذیت می‌شود. این موضوعی است که در همه کشورها وجود دارد، مگر آن‌که راه حلی سیاسی برای این مسئله پیدا شود» (هرتسل، ۱۳۹۴، ص ۶۷). او جنبش عشاق صهیون را به دلیل پروژه سکونت آرام و پراکنده مورد انتقاد قرار داد. گروه عشاق صهیون، به رهبری لئو پینسکر در سال ۱۸۸۲م در روسیه پدید آمده. پینسکر، حدود ربع قرن پیش از مرگ هرتسل با اندیشه تجدد ادب و فرهنگ عبری، هدایت نهضتی را برعهده گرفت که طرح اسکان تدریجی و آرام یهودیان در فلسطین را دنبال می‌کرد. وی هر گونه فعالیت آموزشی و فرهنگی را مورد حمایت قرار می‌داد. اقدام این گروه، در برپایی روستاهایی مبتنی بر کشاورزی و اسکان گسترده یهودیان در آن، که هرتسل از آن تعبیر به «کلبه‌های گلی» می‌کرد، مورد پسند او نبود. وی می‌گفت: «ما به این نوع زندگی احتیاج نداریم. ما می‌خواهیم خانه‌هایمان را بالای آسمان بسازیم. فلسطین نه با تعداد اندک و محدود افراد، بلکه در مقیاس بزرگ و با افراد بسیار می‌تواند ساخته شود» (کورنبرگ، ۱۹۹۳، ص ۱۷۰؛ همو، ۱۹۸۳، ص ۱۲۸). راه حل او، فوری‌تر از اقدام بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بود. او در کتاب دولت یهود خود، خروج یهودیان را تنها راه حل ممکن دانست؛ خروج به همان نحوی که قبلاً در مصر اتفاق افتاده بود. اما این خروج باید با نظارت افکار عمومی (غرب) و با مساعدت واقعی دولت‌های ذی‌نفع صورت می‌گرفت. (خزائی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۹-۱۸۰؛ مسیری، ۱۳۷۴، ص ۵۴) هرتسل در کتاب دولت یهود خود، به یکی از راه حل‌های مسئله یهود در دوران خود اشاره می‌کند که سعی دارد برای تبدیل یهودیان به بدنه مولد اقتصادی، نظر آنها را از تجارت و رباخواری، به کارهای کشاورزی برگرداند. هرتسل با این نظر مخالف بود؛ زیرا به نظر او طبقه بالنده و رو به رشد، طبقه کارگر است و پرداختن یهودیان به کشاورزی، مشکل را از میان بر نمی‌داشت؛ زیرا مراکز اشتغال یهودی به کشاورزی، در روسیه همان مراکز جنبش یهودستیزی است (مسیری، ۱۳۸۳، ج ۶، ص ۲۶۱). هرتسل کشاورزی و رعیت را یک وابستگی عمده برای رژیم استبدادی تلقی کرده، معتقد بود: طبقه‌ای که تکنولوژی مدرن را در دست دارد، بزودی آن را نابود می‌ساخت. پس از دید او، خروج یهودیان از سرزمین‌هایی که در آن پراکنده بودند و مهاجرت به فلسطین، راهی برای پایان یهودستیزی، پیشرفت طبقات فقیر تحت ستم و ارتقای مهاجران، به لحاظ زیستی و معیشتی به سطوح بالاتر بود.

تأسیس دولت یهود

مهم‌ترین اثر هرتسل دولت یهود در سال ۱۸۹۶ به سبکی ساده و به زبان آلمانی منتشر شد. وی در این کتاب می‌نویسد: تأسیس دولتی یهودی برای یهودیان جهان ضرورت دارد. وی به‌دست آوردن سروری و حکومت سیاسی را هدف نهایی هر جنبش ملی می‌دانست. از نظر او: «ما یک ملت هستیم، مصیبت‌ها و غم‌ها ما را متحد کرده است و با این اتحاد ناگاه به قدرت خود واقف گشته‌ایم. آری ما این قدر قوی هستیم که یک دولت و آن هم دولت نمونه

تشکیل دهیم. ما همه منابع انسانی و مادی لازم را برای این کار در اختیار داریم» (هرتسل، ۱۳۹۴، ص ۲۲-۲۴). هرتسل، متأثر از اندیشه‌های مسیح‌باورانه، تأسیس دولت مورد نظر خود را به سود همه ملل دنیا و موجب رهایی آنها می‌داند. او نوشت: «جهان به واسطه آزادی ما به رهایی دست خواهد یافت، از ثروت ما توانگر می‌شود و از راه بزرگی خود ما به عظمت نائل خواهد شد. هر تلاش و مجاهده ما در جهان، به همه ابنای بشر یاری خواهد رساند (شیمونی، ۱۹۹۵، ص ۹۳). در مقاله «سرزمین کهنه نو»، دولت یهودی را عصاره بهترین تجارب دول اروپایی توصیف می‌کند؛ دولتی که محصول و نمونه‌ای از پیشرفته‌ترین فناوری است و چون جامعه‌ای نمونه منعکس کننده والاترین ارزش‌ها است (سیمون، ۱۹۹۵، ص ۹۴-۹۵). از نظر او، داشتن دولت مستقل می‌توانست دیدگاه یهودیان را برای خلاصی و نجات از طریق جذب و تحلیل در سایر ملل تغییر دهد. همچنین، سبب می‌شد آنها بر عیوب و کاستی‌های خود غلبه کرده، با رها شدن از برچسب یهودی بودن، با آرامش و وقار مورد پذیرش و احترام غیر یهودیان گشته، سیادت و سروری یابند. پس، از نظر او دولت یهودی، تنها عامل ایجاد تحول و پیشرفت یهودیان بود. اما او تأثیر پذیری رأی و نظر یهودیان را از ایدئولوژی آزادی خواهان اروپایی، برای فراهم آمدن امکان حاکمیت آنها بر خویش، اجتناب ناپذیر و لازم می‌داند (کورنبرگ، ۱۹۹۳، ص ۱۵۹-۱۶۱ و ۱۶۴-۱۶۵).

کسب حمایت بین المللی

استراتژی هرتسل به تلاش‌های دیپلماتیک، برای دستیابی به مجوز برای پایه‌گذاری دوباره فلسطین، به عنوان وطن ملی یهودیان منحصر می‌گشت و سایر ملاحظات و تاکتیک‌های او، تابع این هدف اصلی بود (شیمونی، ۱۹۹۵، ص ۹۹). هرتسل، ابتدا به شیوه سنتی به ثروتمندان غرب، چون روتچیلد روی آورد و در جستجوی وساطت خاخم‌ها بود تا حلقه وصل وی با آنان باشند. اما به‌زودی دریافت که رهبری‌های سنتی در غرب توان لازم را ندارند. در آن سو، در شرق نیز رهبران حقیقی که در پیشاپیش حرکت توده‌ها قرار گیرند، وجود نداشتند. از این رو خود شخصاً دست به کار شد و کتاب دولت یهود (Der Judenstaat) را خطاب به رؤسای کشورها تألیف نمود (مسیری، ۱۳۷۴، ص ۵۳-۵۴). این اثر واکنش‌های مختلفی را در بر داشت. بسیاری از یهودیان اروپای غربی، شامل یهودیان همانند شده و یهودیان ارتدوکس و نیز برخی از عشاق صهیون، در شرق و غرب اروپا، ایده وی را نپذیرفته، مطرود دانستند. اما بسیاری از وابستگان به جنبش صهیون و دانشجویان صهیونیستی در استرالیا و سایر کشورها طرفدار او شدند (فریدمن، ۲۰۰۷، ص ۵۴-۵۵). به نظر می‌رسد، این‌گونه حمایت‌ها در ایجاد انگیزه و تصمیم برای آغاز فعالیت‌های دیپلماتیک هرتسل تأثیر گذار بوده است. از جمله این تلاش‌ها سفر او به قسطنطنیه برای دیدار و مذاکره با سلطان عثمانی بود (هرتزرگ، ۱۹۳۰، ص ۷۲، ۲۰۳). در این دیدار، هرتسل ضمن ارائه طرح خود، متعهد شد تا یهودیان در قبال واگذاری فلسطین، دولت عثمانی را به لحاظ مالی مساعدت کنند. وی برای کسب موافقت سلطان عثمانی، حتی پیشنهاد تأسیس دولت یهودی را تحت نظارت دولت عثمانی مطرح کرد که مورد موافقت قرار نگرفت. از این رو، دست به دامن قدرت‌هایی شد که چشم به میراث امپراطوری عثمانی داشتند. وی در خاطرات خود از مذاکراتی با

سزار روس در سال ۱۸۹۵، برای اخذ مجوز برای خروج یهودیان از روسیه یاد کرده است. همچنین، مذاکراتی با سران کشورهای استرالیا، فرانسه، با در نظر داشتن یهودیان الجزایر، و آلمان از این جهت که ریشه جریان جدید یهودستیزی را در آلمان می‌دانست، داشت که ظاهراً پاسخی از آنان دریافت نکرد. آنگاه هرتسل با وساطت سرپرست سفارت بریتانیا در وین، تلاش کرد تا امپراطور بریتانیا را متقاعد سازد که تأسیس دولت یهود، عملی از روی حسن نیت و ماحصل آزار یهودیان است و مهاجرت یهودیان، که عمدتاً شامل یهود استرالیا، روسیه و رومانی می‌شود، عملی داوطلبانه خواهد بود (فریدمن، ۲۰۰۷، ج ۹، ص ۵۵-۵۶). برجسته‌ترین فعالیت سیاسی او، تشکیل اولین کنگره صهیونیستی با حضور نمایندگان یهودی از نقاط مختلف جهان بود. این گردهمایی، در سال ۱۸۹۷ در شهر بازل سوئیس، دو هدف عمده را دنبال می‌کرد: نخست، تأسیس یک اقامتگاه ملی برای قوم یهود در فلسطین با موافقت قدرت‌های بزرگ و ترکیه از راه گفتگو. دوم، ساخت و تقویت سازمان جهانی صهیونیستی، برای تعامل سیاسی و تجاری با کشورهای دیگر. برقراری ارتباط با دولت بریتانیا، با کمک آل.جی. گرینبرگ از جمله اقدامات او بود تا حمایت دولتمردان را برای واگذاری منطقه‌ای مستقل به یهودیان کسب کند. صحرای سینا و قبرس، از مناطق تحت سیطره بریتانیا، دو گزینه پیشنهادی هرتسل برای اسکان یهودیان و تشکیل دولتی بودند که مورد پذیرش دولت بریتانیا قرار نگرفت. یک سال بعد، در ۱۹۰۳ هرتسل با سفر به روسیه کوشید تا حمایت این کشور را برای تحقق ایده صهیونیستی او، در سرزمین فلسطین جلب نماید. دولت بریتانیا، با وساطت چمبرلین برای اجرای ایده صهیونیستی هرتسل در اوگاندا رأی مساعد داد. اما هرتسل با طرح موضوع در کنگره ششم صهیونیستی، اعلام کرد که هدف اصلی صهیونیسم، نه اوگاندا، بلکه احیای فلسطین است. طرح اوگاندا و نیز مذاکرات با بریتانیا، مخالفت‌های دیگری را نیز تا زمان مرگ هرتسل به دنبال داشت (لونسان، ۲۰۱۲، ص ۳۶۰؛ فریدمن، ۲۰۰۷، ج ۹، ص ۶۳-۶۷).

اندیشه‌های اساسی هرتسل، بعدها به اصول ثابتی تبدیل شد که سایر رهبران صهیونیستی، باید آن را در نظر می‌گرفتند؛ زیرا بدون توجه به این عوامل، بقای این جنبش به خطر می‌افتاد. این اندیشه‌ها چنانکه پیش‌تر گفته شد، معارضانی را از درون و برون جریان صهیونیسم داشت. در اینجا دیدگاه‌های یکی از این منتقدان (احدهاعام)، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. دیدگاه احدهاعام

در معرفی آشور گینزبرگ، احدهاعام، تأثیر و تأثرات فکری، و آثار و فعالیت‌های فرهنگی او؛ همچنین رابطه وی با دین یهود و دیدگاه‌هایش در خصوص ماهیت، موضوع، هدف و روش‌های صهیونیسم فرهنگی، مقاله‌ای به تفصیل از نویسندگان این مقاله موجود است که علاقمندان می‌توانند به آن رجوع کنند. احدهاعام، حدود ربع قرن پس از هرتسل در قید حیات بود. نگاه انتقادی او، نه فقط اندیشه‌های هرتسل را هدف گرفت، بلکه متوجه سیاست‌ها و اقدامات صهیونیست‌های تابع و طرفدار او نیز بود. نظر به عنوان و موضوع این مقاله، از بیان دیدگاه‌های احدهاعام

درباره جهت‌گیری و اقدامات صهیونیست‌های سیاسی بعد صرف‌نظر شده، به بیان نظرات او درباره اندیشه‌های هرتسل اکتفا شده است.

نجات یهود و مهاجرت به فلسطین

دغدغه اصلی آشرگینزبرگ، حفظ میراث فرهنگی قوم یهود بود. به عقیده او، مسئله یهود مسئله‌ای روحانی بود؛ زیرا حیات روحانی یا روح ملی یهودیان، به دلیل فشار فزاینده محیط فرهنگی و اجتماعی غیریهودی و نیز از بین رفتن محله‌های یهودی‌نشین و سنت موروثی آنان، پیوسته دچار آسیب گشته بود (اپستاین، ۱۳۸۸، ص ۳۸۲؛ هرتزبرگ، ۱۹۳۰، ص ۶۸). از دید او، بحرانی که یهودیان را در جهان تهدید می‌کرد، برخلاف تصور هرتسل نه بحران شغلی - معیشتی، بلکه در درجه اول بحرانی روحی بود. او تنش میان یهودیان و سایر مردم جهان را مقوله‌ای اساسی در کل تاریخ بشر می‌دانست؛ نه آن‌گونه که هرتسل پنداشته بود، تنشی ناشی از فقدان سرزمین یا وطن برای یهود، که با درمانی چون احیاء سیاسی ملیت آنها درمان شود. به عقیده/حدهاعام مسئله یهود در شرق و غرب به دو صورت بود. مسئله یهود در غرب این بود که فرد یهودی در فرهنگ غربی، جذب و تحلیل یافته و یهودستیزی او را تحقیر و دچار احساس یأس می‌کرد. با ظهور پدیده یهودستیزی، وی گریزان و ناچار به بازگشت به دنیای یهودی خود می‌شد. اما این دنیا خلأهای فرهنگی او را اشباع نمی‌کرد؛ چرا که دنیای یهودی، دیگر بخشی از فرهنگ او نبود و او خود اینک یک غیریهودی شده بود. پس، تأسیس کشوری را آرزو می‌کرد که بتواند در آن، چنان که دوست دارد، زندگی کند و آنچه را به چشم دیده و بدان دست نیافته، برای خود فراهم آورد.

اما در شرق، مسئله این بود که معضلات فرهنگی یهود، با برنامه‌های هرتسل که در اصل عنایتی به فرهنگ نداشت، حل نشده باقی می‌ماند. افزون بر این به دلیل زاد و ولد یهودیان، مهاجرت اکثریت یا بخشی از یهودیان جهان به وطن ملی خود غیر ممکن بود. او بیان کرد که تشویق یهودیان اروپا، به دست شستن از امکانات و شرایط مطلوبی که در کشورهای اروپایی دارند و مهاجرت به سرزمینی که فاقد امکانات کافی برای پذیرش، جذب و اسکان آنهاست، کار درستی نیست. این امر موجب کاهش قابل ملاحظه جمعیت یهودی‌نشین‌های جهان می‌شود.

از نظر او، رهایی یهودیان از اسارت درونی، باید مقدم بر آزادی سیاسی و بیرونی آنها باشد. تنها صهیونیسم فرهنگی، می‌توانست پریشانی یهود را التیام بخشد که جایگزینی مناسب برای فرهنگ سنتی ناکارآمد بود. او بنای این صهیونیسم را ضروری دانسته، معتقد بود که آنها می‌بایست فقط در پی پیوند تاریخی قوم با صهیون باشند (اورباخ، ۲۰۰۷، ص ۱۱۶-۱۱۷). او در عین حال، تصدیق می‌کرد که فلسطین در آینده‌ای دور، می‌تواند نگرانی و مشکلات اقتصادی و سیاسی بسیاری از یهودیان را مرتفع سازد (کورنبرگ، ۱۹۸۳، ص ۵، ۶ و ۱۶). وی معتقد بود: فلسطین از موقعیت مهم جغرافیایی برخوردار است و برای همه جهان اهمیت دینی دارد. پس چرا باید تنها کاربرد سیاسی داشته باشد. این گونه اظهارات/حدهاعام، حاکی از نگاه سیاسی او به موضوع اسکان یهودیان در فلسطین است. اما وی شیوه‌های به کار گرفته شده توسط هرتسل را نمی‌پذیرفت و آنها را مورد انتقاد قرار می‌داد. وی

می‌گفت: «تنها نخبگان قوم یهود باید در اورشلیم ساکن شوند تا آنجا را کانون معنوی و الهامات فکری ملت یهود سازند و از آن سرزمین برای ایده‌های متعالی‌تر و در جهت تقویت کل یهودیان در سراسر جهان استفاده کنند (سیمون، ۲۰۰۲، ص ۳۲۲-۳۲۳؛ هرتزبرگ، ۱۹۳۰، ص ۵۷). از دید او، نخبگان افرادی با انگیزه‌های اخلاقی بودند که به نحوی پیامبر گونه، با همه توان در جهت اصلاح جهان بیرونی تلاش می‌کنند. این اقلیت، نه به طریق حکومتی، بلکه به روش فرهنگی و الگو بودن در پی تحقق آرمان قوم بوده، با ایجاد حس همدردی موجب توجه قوم به وضعیت ملی و سرزمین اجدادی‌شان می‌شوند (کورنبرگ، ۱۹۸۳، ص ۲۱، ۲۲، ۲۴ و ۹۴). وی فقدان سرزمین را معضل اصلی یهودیان تلقی نمی‌کرد و رفع مشکلات فرهنگی قوم را، که هویت بخش ایشان بود، در اولویت قرار می‌داد. اما این نه بدان معنا بود که او در گام‌های دیگر و اولویت‌های بعد، فلسطین و لزوم مهاجرت به آن را از نظر دور می‌داشت.

تأسیس دولت یهود

در حالی که هر تسلسل مسئله یهود را مسئله‌ای سیاسی و مربوط به فقدان دولت و حکومت مستقل یهودی می‌دانست، از نظر /احدهاعام این معضل، معضلی فرهنگی - روحانی بود (اپستاین، ۱۳۸۸، ص ۳۸۲). به نظر هر تسلسل، تأسیس دولت یهودی می‌توانست همه کاستی‌های قوم یهود را برطرف کند. /احدهاعام در مقاله «دولت یهود، مسئله یهود» می‌نویسد: «وقتی که دولت یهود تأسیس شد وخواست تا اولین موج مهاجران را جذب کند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ آیا این اتفاق مسئله یهود را حل می‌کند؟ (که‌ن، ۲۰۰۳، ص ۶). او هرگونه شتابزدگی را برای یکسان شدن یهود و همانند کردن آن با سایر ملت‌ها، خیانت به روح ملی انبیاء کتاب مقدس می‌پنداشت. می‌گوید:

مردان بزرگ ما با عدم درک صحیح نسبت به ذات و ارزش یهودیت، به لحاظ روحی با آن فاصله بسیار دارند. آنها فقط به لحاظ اجتماعی و آموزشی آمادگی دارند تا در رأس دولت یهود باشند. آنان سعی می‌کنند فرهنگ بیگانه را بر دولت یهودی تحمیل کنند، به نحوی که آن سرانجام دولتی آلمانی یا فرانسوی با نژاد یهودی خواهد بود. فرهنگ ملی ما که شکوه خود را در آن جستجو می‌کنیم، در دولت جایی ندارد. ما ملتی کوچک و بی‌اهمیت خواهیم شد که با چشم حسد به نیروی نظامی همسایگان قدرتمند می‌نگرد. هویتمان در چنین دولت به ظاهر مستقل، فصل با شکوهی به تاریخمان نمی‌افزاید (هرتزبرگ، ۱۹۳۰، ص ۱۶۹ و ۲۶۸).

پس /احدهاعام، قبل از هر چیز، یهودیان را نیازمند آگاهی و بیداری در زمینه ارزش‌های ملی می‌دید. سرزمین پدری، زیستگاه، زبان، ادبیات، خاطرات، تاریخ اجداد، آداب و رسوم و روش‌های ملی، مجموعاً ارزش‌های ملی بودند که آگاهی از آنها به نظر او، زمینه‌ساز و مقدمه احیای قوم بود. یهودیان، می‌بایست در همان حال، پراکندگی پیش از تأسیس دولت، با پرورش اندیشه‌های قومی و روحی، از لوث بی‌اخلاقی و گرایش به تقلید از غربی‌ها، پاک می‌شدند (داغر، ۱۳۹۱، ص ۱۸). انسجام و استقلال روح ملی، همراه ارزش‌های روحانی، منشأ تشکیل دولت و مانع تمایلات سوء آن، برای کسب قدرت مادی و تسلط سیاسی بود (کورنبرگ، ۱۹۸۳، ص ۲۷، ۱۰۲-۱۰۸ و ۱۲۸). وی معتقد

بود: استفاده از قدرت برای حل مسئله یهود، شیوه درستی نیست؛ زیرا یهودیان را قومی می‌دانست که روزگار را با قوت روحی در برابر همه مشکلات ایستادگی کرده بودند و نه قوت مادی و ابزاری. از نظر او، چون اکثر یهودیان ناگزیرند در پراکندگی باقی بمانند، پس صرف تأسیس دولت، قادر به حل مسئله یهود نخواهد بود. پس او در نقاب‌ل تأسیس دولتی که قرار بود یهودیان را از فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف و نامرتب از همه جهان، به فلسطین کشاند، در گام نخست خواستار نوعی مرکز روحانی در آن دیار بود. وی تأسیس دولت یهودی ایده‌آل را توسط افراد منتخب، در گام بعدی پیش‌بینی می‌کرد. (ایستاین، ۱۳۸۸، ص ۳۸۲). او برپایی دولت یهودی را دشوارتر از آن می‌دید که صهیونیست‌های سیاسی ادعا می‌کردند. معتقد بود: این دولت با روندی آرام، قادر به غلبه بر مشکلات اجتماعی و اقتصادی یهودیان خواهد بود. صهیونیسم/ احد‌عام، تشکیل دولت را نه یک هدف، بلکه یک ابزار فرهنگی می‌دانست که نقش آن، حفظ هویت یهودی بود. به هرحال، وجود دولتی که حافظ هویت فرهنگی جامعه خودمختار یهودی در کشور فلسطین باشد، چگونه و با چه مکانیزمی می‌توانست تأسیس شود؟ آیا سیاست‌های این دولت، می‌توانست حقوق سایر ساکنان فلسطین را نیز به رسمیت شناسد؟ در نظریات/ احد‌عام، راه حلی برای این مسائل یافت نمی‌شود.

کسب حمایت بین‌المللی

احد‌عام به دیپلماسی سیاسی هرتسل اعتراض داشت؛ زیرا به عقیده او، این صهیونیسمی بود که برای ایجاد یک کشور یهودی قابل اسکان برای یهودیان، به نیروهای امپریالیسم پناهنده شده بود. دول استعماری، همان بودند که مردم آنها، به زبان انگلیسی، آلمانی و فرانسوی سخن گفته، با یهودیان چون بیگانگان رفتار می‌کردند. احد‌عام بیان می‌کند که این دولت کوچک یهودیان، محکوم به این است که در میان دولت‌های بزرگ، مانند توپ در افت و خیز باشد که باید برای ماندگاری، به خواسته‌های دولت قوی‌تر تن دهد. همچنین، به دلیل موقعیت مهم فلسطین، این سرزمین همیشه مورد توجه خواهد بود. او با نظریه دولت یهودی، که مستقیماً زیر پرچم امپریالیسم غرب باشد، مخالف بود (مسیری، ۱۳۸۳، ج ۶، ص ۳۴۱، ۳۴۰). او بیان کرد: همراهان کنفرانس صهیونیستی اول، که او آنها را با تحقیر صهیونیست‌های غربی می‌خواند، چشمانشان به روی جهان غیر یهودی خیره مانده، و هرتسل از غیر یهودیان تقدیر و تشکر کرده است. احد‌عام این اعمال را استراتژی زیرکانه مشاهده و بیان می‌کرد که چنین صهیونیست‌هایی، تفاوت زیادی با یهودیان متمایل به جذب شدن در میان سایر ملل ندارند. تنها تفاوت این است که یهودیان جذب‌گرا، در جستجوی محبت و صهیونیست‌ها، طالب احترام‌اند (کورنبرگ، ۱۹۹۳، ص ۱۸۶-۱۸۷). طلب حریصانه هرتسل برای توجه و احترام مبتنی بر استراتژی‌ای بود که تنها دغدغه وی تأیید و حمایت سیاسی غیر یهودیان بود.

برداشت هر تسلسل از صهیونیسم، کاملاً غیر مذهبی بود و جنبهٔ دنیوی داشت. وی اهداف غیردینی خود را چنین

معرفی می‌کند:

ما همه کس را آزاد خواهیم گذاشت تا هرگونه که خود بخواهند و به شیوه خود، در راه نجات خویش گام بردارند. اگرسلطه جویان دینی بخواهند در اداره امور دخالت کنند، با مقاومت و مخالفت سرسختانه ما مواجه خواهند شد. هرگز نخواهیم گذاشت تمایلات حکومت دینی از جانب روحانیت یهود در کار رهبری ما دخالت کند (ماضی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۶).

پیش از هر تسلسل نیز کسانی چون موسی هس آلمانی (۱۸۱۲-۱۸۷۵) و لئو پینسکر روسی (۱۸۲۱-۱۸۹۱)، در مواجهه با نفوذ اندیشه‌های عصر روشنگری و تأثیرات مخرب آن در میان یهودیان، راه نجات را ناسیونالیسم یهودی، تجدید حیات سیاسی قوم و ضرورت داشتن وطنی برای آنها دانسته بودند (اپستاین، ۱۳۸۵، ص ۳۷۲). اما در نظر هر تسلسل، ملی‌گرایی یهودی، برخلاف پینسکر، نشانی از پایدی به ایمان اجدادی و اشتیاقی درونی، برای رهایی و بازگشت به صهیون، که در نظام دینی یهودی اندیشه‌ای محوری است، نداشت. در حقیقت، او در طرح خود، تابع هیچ یک از تعالیم دینی نبود (کریمیان، ۱۳۸۴، ص ۱۲). هر تسلسل، در کتاب خود، از وجود اماکن بالقوه دیگر، علاوه بر فلسطین، برای سکونت یهودیان یاد کرد و در کنگره صهیونیستی ششم (سال ۱۹۰۳)، پیشنهاد انگلستان را مبنی بر اسکان یهودیان در اوگاندا، با نظر مثبت توجه قرار داد. هر چند این کار وی، مخالفت‌های بسیاری را حتی از میان خود صهیونیست‌ها در پی داشت (سیمون، ۱۹۹۵، ص ۹۸). ابتکار وی این بود که مسئله یهود و راه حل متعاقب آن را موضوعی برای دغدغه بین‌المللی می‌دانست. از این رو، با هدف ترویج دیدگاه سیاسی خود، با سران کشورهای انگلستان، فرانسه، ایتالیا، آلمان، اتریش و روسیه در ارتباط بود. وی برای جلب حمایت‌های ایشان تلاش می‌کرد (لونسان، ۲۰۱۲، ص ۳۴۷-۳۴۹). درحالی‌که قدرتهای بزرگ اروپا، چون فرانسه و انگلیس، که در مقام رقابت با یکدیگر برای تحقق مقاصد استعماری خود، از یهودیت و یهودیان دستاویزی ساخته بودند، دیدگاه‌های هر تسلسل را با نظر مساعد نگریسته، از آن حمایت می‌کردند. صدور اعلامیه بالفور، در دوم نوامبر ۱۹۱۷، از سوی کابینه جنگی انگلستان، خطاب به لرد روتشیلد، سرمایه‌دار مشهور یهودی انگلیسی و حامی سرسخت صهیونیسم در همین جهت بود. تأیید دول یاد شده به معنای حمایت سیاسی، مالی و نظامی از ایجاد یک دولت یهودی در فلسطین بود. در مقابل این دولت، باید به همهٔ خواسته‌های کشور تأییدکننده، در عرصه رقابت بین‌المللی گردن نهد.

در اندیشه صهیونیستی هر تسلسل، نجات امری قریب‌الوقوع بود که با کمک منابع و امکانات بشری محقق می‌گشت. یهودیان ملزم بودند با همت و تلاش خود، کشور خویش را در صهیون بنا کنند، نه اینکه منتظر باشند تا خداوند این کار را برای آنان انجام دهد. این دیدگاه، برخلاف آموزه‌های دینی ارتدکسی بود که بازگشت به صهیون

را امری دانسته که با مداخله خداوند و توسط مسیح نجات‌بخش محقق می‌گردد؛ مسیحی که با مأموریت و پشتیبانی الهی، ملت را به سوی صهیون رهبری خواهد کرد.

اما ایده‌ها و عقاید/احد‌عام که متأثر از متفکران پوزیتیویست روسی، فلاسفه تجربی و اخلاق‌گرایان انگلیسی شکل گرفته بود (سیمون، ۲۰۰۲، ص ۳۰ و ۳۵). موجب شد تا او ملت را بخش فرهنگی و حیاتی گسترده‌تر از دین تلقی کند و دین را تابع فرهنگ بداند. از این رو فهم او از یهود، نه بر اساس سنت، که بر مبانی سکولار استوار شد. احد‌عام، چون دیگر صهیونیست‌های سکولار، در عین ردّ دین یهود سنتی، از دین برای ایجاد ایده‌آل‌های بشردوستانه، که تأکید بر صلح و آرامش داشتند، بهره می‌جست (ایسن، ۱۹۶۰، ص ۱۹۹-۲۰۰).

صهیونیسم فرهنگی او، یهودیان را از منظر هویت می‌نگریست و دغدغه اصلی آن، فرسودگی جامعه سنتی یهود در دوران مدرن و مجهز نبودن یهودیان در مواجهه با فرهنگ‌های بیگانه بود. هدف اصلی او، مدرن شدن فرهنگ سنتی یهود، برای همزیستی با عصر جدید بود. وی، دین یهود را تنها یکی از جنبه‌های حیات یهودیان دانسته، معتقد بود: وحدت ملی آنها، نه منبعث از دین و مذهب، بلکه ناشی از روح ملی ایشان است. از این رو وی اولین وظیفه ملی‌گرایی یهودی را، احیاء روح ملی می‌دانست که از نظر او، در گرو احیای فرهنگی بود. جنبه‌ای که در صهیونیسم سیاسی مغفول مانده بود. او معتقد بود: فلسطین می‌تواند مرکزی روحانی و ملی برای احیای قومیت یهود و انعکاس میراث فرهنگی ایشان باشد. این مرکز می‌توانست افراد را قادر سازد تا خود را از بردگی درونی، پاک ساخته و به یک نهاد ملی و روح واحد متصل کنند. همچنین او باور داشت که یهودیان، بی‌آنکه مجبور به مهاجرت یا اسکان در این کشور باشند، از این طریق می‌توانند هویت خود را با مبانی مدرن اثبات کنند.

نتیجه‌گیری

اندیشه‌های تتودور هرتسل، که مبنای گرایش سیاسی صهیونیسم بود، در درون جریان صهیونیسم نیز واکنش‌های منتقدانه را به دنبال داشت. آشرگینزبرگ، بانی صهیونیسم فرهنگی، جریان صهیونیسم سیاسی را بیگانه با سنت اصلی یهود و برنامه‌ها و روش‌های هرتسل را خطری بزرگ برای هویت یهودی می‌دانست. خودباختگی روحی، مواجهه با فرهنگ‌های بیگانه و نادیده گرفتن اهمیت زبان عبری که می‌توانست سهم عمده‌ای در احیای فرهنگی قوم یهود ایفا نماید، از جمله انتقادات وارد بر صهیونیسم هرتسلی بود. افزون بر این، او راه حل پیشنهادی هرتسل مبنی بر مهاجرت یهودیان به فلسطین و اسکان در این سرزمین را بدون توجه به اوضاع آن، عملی و نجات‌بخش نمی‌دانست؛ چرا که نه یهودیان به سادگی حاضر به دست کشیدن موقعیت‌های مطلوب زیستی در سرزمین‌های دیگر بودند و نه شرایط زیستی در فلسطین، این جاذبه را برای آنان ایجاد می‌کرد. احد‌عام تأسیس دولت را توسط نخبگان، پس از ایجاد مرکزی روحانی با تأثیرات مطلوب و در پی بیداری و آگاهی یهودیان نسبت به ارزش‌های

ملی، ابزاری فرهنگی تلقی می‌کرد که نقش آن، می‌توانست حفظ هویت یهودیان در کشورها باشد. وی هم‌چنین توسل صهیونیست‌های سیاسی به دولت‌های استعماری، برای تأسیس کشور مستقل فلسطین و سایر اهداف آنها را مورد نکوهش قرار داد. اگرچه /حدهاعام، بطور روشنی توضیح نداد که مرکز روحانی مورد نظر او، چگونه قرار است برپا شود و نیازمند چه الزامات سیاسی است. اما توجه خاص او به فرهنگ یهودی و مواضع او در قبال اندیشه‌های هرتسل و صهیونیزم منسوب به او، قابل توجه است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- اپستاین، ایزودور، ۱۳۸۸، *یهودیت، بررسی تاریخی*، ترجمه: بهزاد سالکی، چ دوم، تهران، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- خرزانی، سمیه، ۱۳۸۹، *بن‌مایه‌های دینی و تاریخی صهیونیسم*، چ سوم، قم، بوستان کتاب.
- داغر، ربیع، ۱۳۹۱، *اسرائیل و درگیری دائمی*، ترجمه: فاطمه کاظمی، چ سوم، تهران، نشر ساقی.
- کریمیان، احمد، ۱۳۸۴، *یهود و صهیونیسم: تحلیل عناصر قومی، تاریخی و دینی یک فاجعه*، چ دوم، قم، بوستان کتاب.
- ماضی، عبدالفتاح محمد، ۱۳۸۱، *سیاست و دیانت در اسرائیل*، ترجمه: سید غلامرضا تهمانی، چ اول، تهران، نشر سنا به سفارش موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- میسری، عبدالوهاب محمد، ۱۳۷۴، *صهیونیسم*، ترجمه: لواء رودباری، چ اول، تهران، وزارت امور خارجه موسسه چاپ و انتشارات.
- _____، ۱۳۸۳، *دائرةالمعارف یهود، یهودیت، صهیونیسم*، ترجمه: موسسه فرهنگی مطالعات و پژوهش‌های تاریخی خاورمیانه، چ اول، تهران، نشر دبیرخانه کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین.
- هرتسل، تتودور، ۱۳۹۴، *دولت یهود*، مقدمه و ترجمه: ناصر پورحسن، چ اول، تهران، موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.

Cohn. Sherbok ,Dan, 2003, *fifty key jewish thinkers*, 2nd ed, London.

Eisen, Robert, 1960, *the peace & violence of Judaism from the Bible to modern Zionism*, oxford university press.

Friedman, Isaiah, 2007, 'Herzl, Theodor', *Encyclopedia Judaica*, ed. Fred Skolnik, 2nd ed., U.S.A./Jerusalem, Macmillan reference & Keter Publishing House.

Shimoni, Gideon, 1995, *the Zionist ideology*, USA, university press of New England.

Kornberg, Jacques, 1983, *At the crossroads: Essays on Ahad Ha`am*, state USA, Albany, university of New York press.

Kornberg, Jacques, 1993, *Theodor Herzl: from assimilation to Zionism Jewish literature and culture*, USA, India university press.

Levenson, Alan T.(ed.), 2012, *The Wiley-Blakwell History Of Jews And Judaism*, USA, Wiley-Blakwell.

Orbach , Alexander, 2007, *Jewish intellectual in Odessa in the 19th century: the nationalist theories of Ahad Ha`am and simon Dubnov*, USA, university of pittsburgh.

Simon, Leon, 2002, *Ahad Ha`am Asher Ginzberg: a biography*, USA, verda books, Skokie, Illinois Jewish publication of America.